

زمزمه فرشته‌ها برای کارهای نیک

با سید سعید رحمانی ، نویسنده سریال سی امین روز



با سید سعید رحمانی ، نویسنده سریال سی امین روز

زمزمه فرشته‌ها برای کارهای نیک

جام جم آنلاین: طی سال‌های اخیر که سریال‌های مناسبی ماه رمضان به سراغ موضوعات ماورایی رفته‌اند همیشه پای شیطان در میان بوده است. ردپای او را در سریال‌های ماه رضانی امسال هم می‌توان مشاهده کرد.

اما در این میان سریال #171 سی امین روز» به سراغ فرشته رفته است و قصه خود را با حضور و تاثیرات او بر شخصیت اصلی داستان، سیاوش، روایت می‌کند که با پاره‌شدن طناب اعدام فرصت دوباره‌ای برای زیستن و توبه و بازگشت به خدا پیدا کرده است.

اگرچه سریال ملکوت در سال گذشته اولین مجموعه‌ای بود که به فرشته توجه کرده بود، اما به لحاظ تولید و نگارش متن این سی امین روز بود که اولین بار این سوژه را دستمایه کار خود قرار داد هرچند نوبت پخش آن به امسال رسید.

سید سعید رحمانی از نویسندگان پرکار تلویزیونی است که بیشترین فیلمنامه‌های مناسبی را در کارنامه خود دارد و نویسنده اولین مجموعه مناسبی ماه رمضان یعنی سریال گمگشته به کارگردانی رامبد جوان است.

با او درباره فیلمنامه سی امین روز و طرح مفاهیم دینی و چگونگی حضور و نمایش فرشته در این سریال به گفت‌وگو نشستیم که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

با این سوال شروع کنیم که نگارش فیلمنامه سی امین روز چند روز طول کشید و چه فرآیندی را طی کرد؟

از زمانی که ما طرح این فیلمنامه را ارائه دادیم تا زمانی که نگارشم تمام شد 5 ماه طول کشید. این تقریباً پنجمین کاری است که من برای سریال‌های مناسبی نوشته‌ام و به طور کلی نزدیک به 16 فیلمنامه برای سریال‌ها نوشته‌ام و سعی کرده‌ام هیچ وقت خودم را تکرار نکنم. در واقع به تجربه‌کردن ژانرها و ساختارهای نگارشی متفاوت علاقه‌مندم. مثلاً در گمگشته که به عنوان نخستین سریال ماه رضانی شناخته می‌شود به سراغ کمدی رفتم و در سی امین روز يك قصه ماورایی را تجربه کردم. همین انگیزه تجربه‌گرایی موجب شد تا به نگارش این اثر بپردازم.

اگرچه سی امین روز يك کار ماورایی است، ولی در بستر يك درام اجتماعی روایت می‌شود و انگار شما از این که به سراغ يك داستان انتزاعی بروید پرهیز داشتید...

به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. دغدغه اصلی من در این سریال همین بود که داستانی اجتماعی را در ساختاری ماورایی روایت کنم تا برای مخاطب ملموس و باورپذیر باشد. برای همین ابتدای داستان را با يك اتفاق تجربه شده بشری آغاز کردم و برای خودم جای تامل زیادی بود که اگر يك اعدامی طنابش ببرد چه اتفاقی برایش می‌افتد و این شخصیت از حیث روانی - اجتماعی دچار چه تغییر و تحولاتی می‌شود. واکنش فرد نسبت به این موقعیت و تاثیرات عاطفی و احساسی که در پس این اتفاق وجود داشت برای من خیلی مهم بود یا این که دیگران چه نوع واکنش و رفتاری در قبال این فرد خواهند داشت. احساس می‌کردم این مساله واجد يك موقعیت دراماتیک جذابی هم هست که پر از حس تعلیق و قصه‌گویی و امکان شخصیت‌پردازی است. این که این ایده چه زمانی در من شکل گرفت نمی‌دانم، اما واقعیت این است که گاهی برخی ایده‌ها خود را بر نویسنده تحمیل می‌کنند و بر او عارض می‌شوند.

آیا درباره این موضوع که يك فرد اعدامی این موقعیت را تجربه کرده باشد هم تحقیق و بررسی داشته‌اید؟ مثلاً این که آیا در نظام حقوقی کشور ما چنین قانون و تبصره‌ای وجود دارد که اگر طناب يك فرد اعدامی پاره شود او از مجازات رهایی می‌یابد؟

البته این تحلیل و نگرش بیشتر يك امر عرفی و عامیانه است که پاره شدن طناب اعدامی را به معنای بخشودگی وی از سوی خداوند تلقی کرده و نشانه‌ای از رحمت خدا می‌دانند، اما در قانون چنین حکمی لحاظ نشده است. یعنی در صورت بریده شدن طناب، قانون این اجازه را به اولیای دم می‌دهد که تقاضای اجرای مجدد قصاص را داشته باشند. با این حال قانون بر مامشات و گذشت اولیای دم تاکید بیشتری می‌کند. درباره بخش اول سوال شما هم باید بگویم، بله ما برخی از پرونده‌های قضایی که شباهت به این قصه داشت را بررسی کردیم و با واسطه از این تجربیات در نگارش متن کمک گرفتیم. آنچه رای خود من بیش از همه جذاب و مهم بود تاثیرات روانی

این اتفاق بر شخصیت اصلی داستان یعنی سیاوش بود و این که او به يك وضعیت منفعلانه پس از این تجربه دست به گریبان شده و باید با آن کنار بیاید. واقعیت این است که تعریف قصه بر اساس ضدقهرمان کار دشواری است. چون در این ساختار شخصیت کنشگر و فعال نیست و قرار نیست دنبال هدف خاصی باشد. خودش مبدع و سازنده اتفاقات نیست، بلکه حوادث بر او حادث شده و او را در موقعیت منفعلانه‌ای قرار می‌دهد. نمونه‌ای از این نوع فیلمسازی و شخصیت‌پردازی را در فیلم سینمایی لایلا ساخته داریوش مهرجویی هم شاهد هستیم که در آنجا شخصیت اصلی قصه یعنی لایلا در موقعیت منفعلانه‌ای قرار می‌گیرد که يك اتفاق و تصمیم تلخ بر او تحمیل می‌شود. در واقع این‌گونه شخصیت‌های ضدقهرمان پیش‌برنده قصه نیستند. داستان در حال پیشروی است و آنها جزئی از همین فرآیند هستند. این نوع ساختارهای روایی در سینمای آمریکا با فیلم مارتن من شروع شد که داستین هافمن در آن بازی می‌کرد. ترسیم این موقعیت و بازنمایی يك ضدقهرمان در داستان برایم جذابیت داشت و انگیزه اصلی من از نگارش این قصه بود. البته این يك ریسک بزرگ بود که خوشبختانه به نظر من موفق از کار درآمد.

احتمالا اختلاف نظر پرویز شیخ طادی، کارگردان اولیه این سریال بر سر همین موقعیت و رویکرد بود.

دقیقا. مشکل ایشان به دلیل عدم تفاهم و درک متقابل در پذیرش و ارتباط برقرار کردن با این موقعیت و شیوه شخصیت‌پردازی و روایت بود. به نظر من این انتظار غلطی است که برخی کارگردان‌ها به دلیل درک متفاوت یا انتظاری که از درام دارند توقع داشته باشند نویسنده خود را با سلیقه آنها تطبیق دهد. متاسفانه در کشور ما همیشه در حق فیلمنامه‌نویسان جفا شده و از کارگردان تا بازیگر سعی می‌کنند در فرآیند متن دخالت کرده یا آن را بر مبنای سلیقه و نگرش شخصی خود تغییر دهند. البته آقای شیخ طادی، کارگردان خوبی است که فیلم‌های قابل قبولی در سینما تولید کرده است منتها مشکل اینجا بود که ذائقه ایشان بیشتر به روایت کلاسیک در قصه‌گویی نزدیک است و به این نوع از ساختار داستانی چندان تمایلی نداشتند. خوشبختانه معاونت سینما و شبکه با این داستان و متن آن همسویی داشت و حمایت‌های لازم را به عمل آورد. البته من با ایشان مشکلی نداشتم و اختلاف نظر شبکه با ایشان موجب شد تا کارگردانی سریال به جواد افشار محول شود.

یعنی شما به بازنگری در فیلمنامه اعتقاد ندارید؟ به هر حال در خیلی از فیلم و سریال فرآیند نگارش متن به واسطه همین اختلاف نظرها دچار بازنگری و بازنویسی می‌شوند.

برعکس معتقدم ساخت فیلم و سریال محصول يك تعامل و همکاری جمعی است. خیلی از مواقع بوده که به دلیل اختلاف نظر درباره بخش‌های از يك فیلمنامه دست به بازنویسی زده‌ام. اما زمانی کارگردان به شکل بنیادی با ماهیت يك متن مخالف است و این فرصتی برای بازنویسی فراهم نمی‌کند و کل ساختار يك متن باید تغییر کند. متاسفانه خیلی از مواقع به هویت و جایگاه حرفه‌ای نویسنده‌ها و فیلمنامه‌نویسان احترام گذاشته نمی‌شود.

اشاره کردید که شخصیت اصلی این قصه یعنی سیاوش، منفعل است. به نظر شما همین انفعال نمی‌تواند مانعی در ایجاد همدات‌پنداری و ارتباط حسی مخاطب با این شخصیت شود؟

ببینید در شخصیت‌های کنشگر اکثر رفتارهای او بیرونی است و به همین دلیل قابل مشاهده و لمس از سوی مخاطب است. اما در شخصیت منفعلی مثل سیاوش، کنش‌های درونی شکل‌دهنده رفتار و شخصیت بیرونی اوست که یکی از ویژگی‌های متن‌های مینی پلات همین خصوصیت است. این کنش درونی موجب جذابیت شخصیت می‌شود و گرنه به قول شما باعث واپس‌زنی و دافعه مخاطب می‌شود. اتفاقا به همین دلیل هم ترسیم و خلق شخصیت‌های منفعل و ضدقهرمان از ظرافت و پیچیدگی بیشتری برخوردار است. ضمن این که جنس و نوع بازی این‌گونه شخصیت‌ها نیز در بازنمایی دنیای درونی آنها بشدت موثر است و به نظر من هومن سیدی بخوبی توانسته است از پس این نقش برآید و موفق می‌شود این کنش درونی را به بیننده نشان داده و قابل رویت کند. در سریال‌سازی کمتر به سراغ این نوع از شخصیت‌پردازی‌ها می‌روند چون بشدت دشوار است.

به نظر من این شخصیت منفعل که به قول شما ضدقهرمان است به واسطه اتفاقات و تجربه‌های تازه‌ای که در مسیر زندگی‌اش ایجاد می‌شود که مهم‌ترین آنها حضور يك فرشته است بتدریج فرآیند يك تحول و دگرگونی اخلاقی - رفتاری را طی می‌کند و ظاهرا در پایان قصه به يك قهرمان بدل می‌شود. پیام اخلاقی و هسته معنایی سریال نیز در همین استحاله رفتاری نهفته است. درست می‌گوییم؟

دقیقا شما به درک درستی از فرآیند قصه و شخصیت‌های آن رسیدید. ببینید در يك روایت غیرکلاسیک که با رفتارهای منفعلانه يك ضدقهرمان آغاز می‌شود که کنش درونی دارد، در پایان قصه به واسطه اتفاقاتی که افتاده و تجربه‌ای که از سر می‌گذراند، به شخصیتی کنشگر و قهرمان بدل می‌شود و جذابیت و تعلیق قصه نیز در همین فرآیند دراماتیکی رخ می‌دهد. در فیلم لایلا نیز می‌بینم که این شخصیت منفعل است، اما در پایان با ترك خانه به يك شخصیت کنشگر بدل می‌شود. در این سریال هم تماشاگر شاهد تحول شخصیت سیاوش از يك انسان منفعل به يك شخصیت کنشگر است.

به نظر می‌رسد که این شخصیت منفعل نباید از سوی مخاطب پذیرفته شود بویژه با قتل که انجام داده، شاید انتظار نمی‌رود که مخاطب با او همراهی و همدلی کند، اما می‌بینیم که تماشاگر، سیاوش را پذیرفته و با او همدات‌پنداری می‌کند. آیا این يك تناقض نیست؟

رحماني: سعی کردم تصویر هری پاتری و جادوگرانه‌ای از فرشته ارائه نکنم، به اعتقادات و باورهای دینی مردم در این زمینه اهتمام داشتم. این فرشته کارهای خارق‌العاده انجام نمی‌دهد

به نکته خیلی خوبی اشاره کردی. نه اتفاقاً این همان هدفی بود که من در پس خلق این شخصیت و قصه به دنبالش بودم و خوشحالم که شما این را می‌گویید چون قرار بود مخاطب با این شخصیت در طول سریال همراه شد و با تغییر تدریجی او همگام شود وقتی مخاطب با سیاوش به حس مشترک و همدلانه می‌رسد یعنی این که او را باور کرده و شخصیت توانسته است اعتماد مخاطب را به خود جلب کند، لذا تحول اخلاقی و شخصیتی او نیز از سوی آنها پذیرفته می‌شود. این اتفاق کمک می‌کند تا پیام قصه نیز بدرستی به تماشاگر منتقل شود. مهم‌ترین کارکرد این اتفاق، باورپذیر شدن شخصیت و تحول اخلاقی او از سوی مخاطب است. واقعیت این است که این نوع از روایت‌ها يك ساختار ضدقصد دارد و باید شخصیت‌های آن، دوست داشتنی و باورپذیر باشند تا مخاطب بتواند با داستان ارتباط برقرار کرده و آن را دنبال کند. در ظاهر شاید هیچ ویژگی جذابی در سیاوش وجود نداشته باشد که مخاطب را با خود همراه کند، اما چرا این اتفاق می‌افتد، چون بیننده نگران سیاوش است و نگرانی‌های او را در این شرایط خاص بدرستی درک می‌کند. در واقع این موقعیت سیاوش است که باعث ایجاد دغدغه و همدلی در مخاطب می‌شود. من سعی کردم که این موقعیت دراماتیک را ایجاد کنم تا بستر و زمینه همدات‌پنداری و همدلی مخاطب با سیاوش ایجاد شود.

در واقع در ترسیم شخصیت سیاوش به شکل يك بعدی نگاه نکردید و مثلاً وجوه قاتل بودن آن را آنقدر برجسته نکردید که فطرت پاک و رفتارهای انسانی وی پنهان بماند. حتی زمانی که سیاوش هم از خودش ناامید می‌شود و به فرشته به خاطر توجه به او اعتراض می‌کند، فرشته پاسخ می‌دهد که هنوز فطرت پاکی در وجود وی نهفته است که می‌تواند عامل نجات و رستگاری او شود. شاید همین ترسیم خاکستری شخصیت سیاوش به ایجاد این همدلی در مخاطب تاثیر گذاشته است.

دقیقاً همین‌طور است. در واقع تلاش کردم تا لایه‌های مختلفی از شخصیت سیاوش را به تصویر بکشم و یکطرفه به قاضی نروم. فرشته بارها تاکید می‌کند که سیاوش کارهای خوب زیادی هم کرده و همین وجوه شخصیتی سیاوش است که فرشته به بازگشت و پاک شدن او امیدوار است. ببینید وقتی سیاوش قصاص می‌شود، فرشته به سراغ او می‌آید چون پاک شده است. تاکید ما بر این بود که يك انسان گناهکار ناامید نشود و به سراغ خداوند و انسانیت و پاکی بازگردد. من سعی کردم این تجربه‌های معنوی و دینی را در بستر يك اتفاق روزمره و ملموس زندگی بازآفرینی کنم، به همین دلیل معتقدم سی امین روز يك قصه اجتماعی است که لحن ماورایی دارد.

به لحن ماورایی این سریال اشاره کردید. سی امین روز برخلاف سریال‌های مناسبتی سال‌های قبل که به شیطان می‌پرداخت، فرشته را دستمایه سویه ماورایی درام خود قرار داده است. چقدر در بازنمایی فرشته به منابع و مآخذ مذهبی ارجاع کردید و به انگاره‌های دینی در این باره وفادار بودید؟

من سعی کردم تصویر هری پاتری و جادوگرانه‌ای از فرشته ارائه نکنم، به اعتقادات و باورهای دینی مردم در این زمینه اهتمام داشتم. این فرشته کارهای خارق‌العاده انجام نمی‌دهد و مثلاً از دیوار عبور نمی‌کند و صرفاً در همه جا حضور دارد. فرشته ما در این سریال غیب نمی‌شود فقط توسط دکوپاژ کارگردان جابه‌جا می‌شود. برای من کار کردن با فرشته مثل نوشتن درباره معصومین(ع) بود. موجوداتی مقدس و پاک که مخلوق مقرب حق هست و زمزمه‌گر به خیر است. برای همین قصه اجتماعی را انتخاب کردم تا از افتادن در دام برخی تمهیدات جادوگرانه و شگفت‌انگیز که در برخی آثار ماورایی وجود دارد، مصون بمانم. به عبارت دیگر، قصه را به گونه‌ای روایت کردم تا مخاطب به واسطه وجوه اجتماعی داستان با مفاهیمی مثل فرشته و کرامات آن برخورد کند.

خب اگر این فرشته در قصه وجود نداشت و سیاوش با وجدان درونی خود دچار چالش می‌شد، آیا وجوه رئالیستی قصه بیشتر حفظ نمی‌شد یا باورپذیری این موقعیت برای مخاطب بیشتر نمی‌شد؟

بر اساس تفسیری که آیت‌الله جوادی آملی داشته و من در ترسیم فرشته به نوشته‌های ایشان مراجعه کرده‌ام، هیچ مخلوقی از لحاظ تعداد به اندازه فرشته‌ها نیستند و آنها در همه جا حضور دارند. یا هیچ کار خیری نیست که انجام شود و يك فرشته پشت آن نباشد. همان‌طوری که شیطان همواره به شر وسوسه می‌کند، فرشته به خیر زمزمه می‌کند، لذا این تصویری که از فرشته در سریال می‌بینیم، مبتنی بر يك اصل اعتقادی و دینی است، لذا انتزاعی و خیالی نیست. در وجود ما 2 بخش متضاد فطرت و نفس وجود دارد که هر کدام وجوه ابلیس گونه و شیطانی من انسان را نمایندگی می‌کند، لذا براساس اعتقادات دینی ما، حضور فرشته در عالم و مناسبات آن، انتزاعی و ذهنی نیست تا آن را ضد رئالیستی معنا کنیم. بر همین اساس معتقدیم فرشته حق تصرف در امور را ندارد، لذا در سریال هم

شاهدیم که فرشته فقط به خیر و خوبی دعوت می‌کند. تشخیص خیر و عمل به آن در اختیار و اراده انسان است و حتی اگر وجدان اخلاقی را اصل بدانیم، در اینجا فرشته نمادی بصری و نمایشی از همین وجدان است. لذا من با انتزاعی بودن فرشته‌ها مخالفم و این ریشه در اعتقادات و باورهای مذهبی اسلام دارد. اتفاقاً تاکید ما بر حضور فرشتگان در زندگی انسان بود و این که انسان رها شده نیست؛ حتی آن انسان گناهکاری مثل سیاوش که در قصه می‌بینیم. انسان تا زمانی که قلبش سیاه نشده و تحت ولایت شیطان نرفته باشد، تحت مراقبت و صیانت فرشتگان است.

ما در تعلیم و تربیت با 2 روش تنبیه و تشویق مواجه هستیم و گویی در این سریال، فرشته مصداقی از همان روش تشویقی در تربیت و انسان‌سازی است. در اینجا فرشته در حال تشویق انسان به کار خیر است.

درست است. عملکرد فرشته مبتنی بر رویکرد تشویقی است. فرشته مبتنی بر فطرت آدمی عمل می‌کند که سویه پاک و خدایی انسان است. البته شیطان از حیث دراماتیکی ممکن است نمایشی‌تر بوده و جذابیت بیشتری داشته باشد یا انتقال پیام‌های اخلاقی از زبان فرشته با خطر شعاری شدن و نصیحت‌گرانه مواجه است و من سعی کردم از طریق تقابل و تضادی که بین فرشته و نفس سیاوش شکل می‌گیرد، از این تقابل در جهت بهره‌برداری بیشتر از جذابیت‌های دراماتیکی استفاده کنم و قصه را از فرو افتادن در حیطه شعارزدگی نجات دهم. همین تقابل بین فرشته و سیاوش است که درام را سرپا نگه داشته و امکان همذات‌پنداری مخاطب با شخصیت اصلی قصه را نیز فراهم می‌کند.

خلق دراماتیکی این فرشته هم ظاهراً بسادگی ممکن نیست، چون قرار است در اینجا شمایل و کسوتی انسانی به تن کند و تجسم عینی بیابد. اما در عالم واقع شما به عنوان نویسنده که نمی‌توانستید مابه ازای این کاراکتر را درک و تجربه کنید. بنابراین در خلق این شخصیت چگونه عمل کردید؟

آنچه بیش از همه برای من در ترسیم این فرشته به عنوان یک دغدغه مطرح بود، بازنمایی تصویری از فرشته بود که برخلاف اعتقادات و باورهای مذهبی مردم نباشد. برای این منظور تلاش کردم تا همه دیالوگ‌های فرشته در این سریال از احادیث و روایات استنباط شود و در فیلمنامه نیز در پانویس مطلب به هر کدام از آنها ارجاع شده است. هیچ کدام آنها شخصی نیست. در واقع حدیث‌ها را شخصی کرده و به دیالوگ تبدیل کردم. ضمن این که حضور فرشته را به گونه‌ای ترسیم کردم که مخاطب بپذیرد این فرشته می‌تواند نمادی از وجدان و نفس لوازم سیاوش و بخشی از وجود او باشد. کنش فرشته در این سریال به شکل نقشه راه یا تصمیم‌گیرنده برای سیاوش نیست فقط زرمه‌گر به خیر و هدایتگری است.

یکی از مفاهیم اخلاقی که در لایه‌های درونی‌تر داستان، قابل درک و استنباط است، مفهوم قضاوت است که مصادیق بیرونی و اجتماعی آن را در قصه نیز می‌توانیم در 2 شکل رفتارشناسی از وکیل‌های داخل داستان ببینیم. این قضاوت را هم در نسبت بین فرشته و سیاوش می‌توان ردیابی کرد و هم در ارتباط با شخصیت‌های دیگر قصه. به نظر می‌رسد تم قضاوت در این سریال پررنگ شده است.

کاملاً درست تشخیص دادید. متأسفانه یکی از آسیب‌های بزرگ اخلاقی و تربیتی که در جامعه ما وجود دارد و بشدت هم در حال گسترش است، همین قضاوت‌های ایمان‌سوزی است که براحتی درباره دیگران انجام می‌دهیم. این در حالی است که خود خداوند هم تا روز قیامت درباره بندگانش قضاوت نمی‌کند و حتی ما به عالم برزخی معتقدیم که می‌تواند فرصتی برای جبران بسیاری از اعمال بدمان باشد، لذا براحتی نمی‌توان درباره دیگران قضاوت کرد. ما با گنجاندن 2 وکیل که به شکل متفاوتی به قضاوت و دفاع از دیگران می‌پردازند، سعی کردیم مرز باریک حق و باطل در امر قضاوت را نشان دهیم. آیت‌الله جوادی آملی در کتاب زیبای حق و تکلیف در اسلام، تحلیل دقیق و زیبایی از این مساله داشتند و با تمایز قائل شدن بین حق بودن و حق داشتن به شیوه اسلامی در قضاوت کردن پرداختند که من سعی کردم برداشتی از همین تاویل را در نگارش این قصه به کار ببرم و امیدوارم مخاطب ضمن تامل درباره پیام‌های اخلاقی قصه از تماشای آن نیز لذت برده باشد.

سید رضا صائمی
جام جم